

عنوان مقاله: گفتمان توسعه: سرابی ویرانگر

نویسنده: حسین کچویان

منبع: راهبرد یاس ۱۳۸۴ شماره ۳

صص ۱۰۳-۱۲۶

گفتمان توسعه هم سرنوشت با گفتمان تجدید است

مقدمه

- با توجه به همه گیر بودن بحث توسعه در کشور ما، مسئله این نوشتار قطعا غیر متعارف و عجیب به نظر خواهد آمد. لازم نیست که حتی روزی اجمالی به مجلات یا فصلنامه های تخصصی یا غیر تخصصی داشته باشیم تا اهمیت مفهوم توسعه برایمان روشن شود. حتی لازم نیست که به اقدامات حکومت یا نهاد های غیر حکومتی فکر کنیم و اخبار رسانه های همگانی را در این خصوص به ذهن بیاوریم و تا حضور همه گیر و غیر قابل گریز و این مفهوم را در زندگی خود حس کنیم.

اقدامات حکومت یا نهاد های غیر حکومتی

• ما در جهانی زندگی می کنیم که مفهوم توسعه برای آن، چه از لحاظ فردی و چه به لحاظ اجتماعی، وجهی بنیانی و اجتناب ناپذیر از آن را می سازد بدون این مفهوم ظاهراً ما نه می توانیم درکی از خود و نه درکی از جهان پیرامون خود داشته باشیم آنچه می کنیم آنچه می خواهیم آنچه باید بکنیم و آنچه باید بخواهیم بدون ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم با این مفهوم تصور ناشدنی یا فهم ناپذیر شده است. واقعاً جهان بدون توسعه چگونه جهانی است؟ آیا اقدامی که بر توسعه ما و جهان ما منجر نشود فهم شدنی است؟ و آیا اگر فهمی هم دارد؟ آیا اقدامی که به توسعه ما و جهان ما منجر نشود فهم شدنی است؟ و آیا اگر فهمی هم دارد؟ آیا اقدامی که به توسعه ما و جهان ما منجر نشود فهم شدنی است؟

مفهوم تصور ناشدنی یا فهم ناپذیر

• و آیا اگر فهم شود ارزشی هم دارد؟ **آیا اقدامی که به توسعه ما و جهان ما منجر نشود فهم شدنی است؟** و آیا فهم شود ارزشی هم دارد؟ آیا می توان بدون این که به توسعه فکر کنیم یا آنرا مبنا و معیار قرار دهیم به کاری مبادرت کنیم؟ یا آنرا مورد ارزیابی قرار دهیم؟ آیا اگر در هر اقدامی که می کنیم به توسعه ما یا جامعه ما ربط نیابد می تواند برایمان معنادار باشد؟ آیا ادم ها دولت ها سیاست ها یا برنامه ها به اعتبار اینکه به توسعه ما منجر می شوند یا مانع از آن می گردند خوب و بد نمی شوند؟ آیا توسعه همان گم گشته تاریخی ما نیست که سال هاست در طلب آن از هیچ تلاشی فروگذار نکرده ایم؟

• آیا توسعه یافتگی آن بهشت موعودی نیست که در صورت ناکجا آبادی فراتاریخی اش تاریخ پر فراز و نشیب معاصر ما و جهان را رقم زده است و چون نیروی پر کشتی ما را در تب و تاب دایمی و تقلایی خستگی ناپذیر برای وصول به خود زنده نگاه داشته است؟ آیا توسعه آن آب حیاتی نیست که ما طی سال های متمادی در طلبش ازمنه و امکانه را در نوردیده و در شوق آن رنج مرگ و نیستی را به هیچ انگاشته ایم؟ پس چگونه ممکن است در طلب زندگی اش بدون توسعه و توسعه یافتگی بود و تلاش کرد؟ با این حال در این مقاله استدلال خواهد شد که **به سه دلیل بایستی به عصر مابعد توسعه اندیشید** و خود را از گفتمان مسموم توسعه رها ساخت این دلایل که یکی قوی تر از دیگری است این ضرورت را مورد تاکید قرار می دهند.

• **دلیل اول** در نسبت این گفتمان با علایق و مصالح غیر غربی و منافع و خواسته های غربی هاست.

• **دلیل دوم** در عدم کفایت نظری این گفتمان در درک کشورهای غیر غربی و یافتن علل مشکلات آنها و چارچوب نظری آن از یک طرف و ناکامی عملی آن در ایجاد توسعه است.

• اما **دلیل سوم** مهم ترین دلیل در ماهیت گفتمان توسعه به عنوان زیر- گفتمانی از گفتمان های دارد این دلیل می گوید حتی اگر این گفتمان ربطی به علل غیر غربی داشت و می توانست در نظر و عمل به آنها در میل به توسعه کمک کند باز هم می بایستی خود را از شر در ان رها می ساختیم چون اساسا وعده های آن در صورت تحقق نیز مطلوبیتی ندارد.

۱- شرایط پیدایی گفتمان توسعه: منشا تاریخی - اجتماعی مساله دار

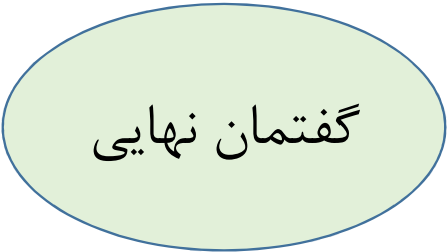
- اولین دلیل در مسئله دار بودن گفتمان توسعه منشا اجتماعی آن می باشد. این دلیل شاید ساده و پیش پا افتاده یا تکراری و مسئله دار به نظر می آید. البته در نقد و ارزیابی نظریه های اجتماعی ارجاع به منشا اجتماعی آنها رو به معمول و جا افتاده ای است اما سنت دانشگاهی به اعتبار پایداری تاریخی پنهان یا آشکار رویکرد اثبات گرایانه و مطلوبیت علم خنثی و بی طرف و ایدئولوژیک قلمداد کردن رویه انتقادی چپ، از وارد کردن بحث منشا اجتماعی نظریه ها در اعتبار سنجی و ارزیابی صحت و سقم با ارزش شناختی آنها چندان استقبال نمی کند.

مطلوبیت علم خنثی و بی طرف

• از این منظر سنتی جغرافیای کلمات و تاریخ اندیشه ها، هر ارزشی که داشته باشد نبایستی مانعی در پذیرش آنها به فرض شایستگی و صحتشان به وجود آورد، زیرا این ها وجوهی متمایزند و ربطی درونی به هم ندارند. اما اگر به مسئله در چارچوب نظری گفتمان نگاه شود قضیه کاملا متفاوت خواهد شد. چون وجوه درونی و بیرونی نظرات و گفته ها از منظر گفتمانی از هم جدا نیستند و در هم تنیده شده اند. به بیان روشنتر افراد؛ گروه ها موسسات و نهاد های اجتماعی ای که پایگاه بیان و طرح کردارهای گفتمانی یا اندیشه و کلمات هستند. شرایط امکانی آنها به حساب می آیند.

وجوه درونی و بیرونی

• از دل اعمال و کردارهای غیر گفتمانی اینان است که گفتمان ظاهر شده و صورت خاص خود را می یابد. اما این بنیان های وجودی صرفا بستر بیرونی گفتمان ها را نمی سازد، بلکه به یک معنا به گونه ای بازنمایی شده در آن منعکس می گردد. این مجموعه عوامل مشخص می سازد چه چیزی گفته شود، چرا گفته شود، چگونه گفته شود، و به چه نحوی در گفتمان نهایی ادغام گردد.



گفتمان نهایی

- آنها با اعمال خود مجرای تفوه و بیان، انتخاب، حذف و یا قبول گفته ها، تحدید یا تغییر آنها و کلا فرایند شکل گیری و تثبیت یا دگرگونی گفتمان ها هستند. اما آن ها که در شکل گیری گفتمان نقش ایفا می کنند صرفاً از وجه ایجابی یا آن چه می گویند ماهیت آن را تعیین نمی کنند، بلکه از وجه سبی یا آن چه نمی گویند نیز بر آن اثر می گذارند در نتیجه بسته به این که چه کسانی **پایگاه اجتماعی گفتمان** را می سازند سرنوشت و تقدیر آن کاملاً تفاوت خواهد کرد، زیرا هر گروه یا دسته ای با نظر به کردارهای خود به اندیشه ها یا گفته های خاصی جواز شرکت در ساخت یک گفتمان را می دهد و بعضی را مانع می شود.

وجه ایجابی

• از وجهی دیگر هر گروه یا نهادی امکان بیان و تفوه بعضی کردارهای گفتمانی را دارد و فاقد امکان بیان و تفوه بسیاری از کردارهای گفتمانی متفاوت و متمایز است. از اینجاست که صحت و درستی نظریه های گفتمان نه صرفاً در پایان فرایند شکل گیری یک گفتمان و نه تنها صرفاً بر پایه منطق درونی آن بلکه از همان آغاز پیدایی آن رقم می خورد به این معنا این نگاه منطق درونی با معیارهای روش شناختی را نفی نمی کند، بلکه می گوید این منطق در بستر محدودیت ها یا امکان هایی عمل می کند که افراد یا گروه های ذی نقش، در شکل گیری گفتمان به اعتبار اعمال گفتمانی و غیر گفتمانی خود از آغاز ایجاد کرده اند.

اعتبار اعمال گفتمانی و غیر گفتمانی

● به لحاظ تاریخی منشا ابتدایی گفتمان توسعه قرن ۱۸ میلادی یا عصر معروف به روشنگری است. این قرن برای اولین بار تجدد به خودآگاهی نسبت به ماهیت تاریخی خود در تمایز با سایر دوره ها حیات بشری می زنند. نیروها و گروه هایی که در این ظهور مدخلیتی داشته اند عمدتاً دو دسته اند:

● بورژوا با مجموعه اعمال و نهادهایی که در پیوند با موجودیت اجتماعی آنها جهان اجتماعی رو به ظهور و گسترش تجدد را شکل می دادند، منشا مهم اجتماعی این گفتار را می سازند. در پیوند با این گروه اصلی نظریه ورزانی هم قرار دارند که علایق، مشکلات و انتظارات تاریخی گروه اول را در صورت نظری و در قالب اندیشه های شخصی صورت بندی می کنند.

اندیشه های شخصی

• این گروه از نیروهای اجتماعی همان روشنفکران اند که نقش اصلی را به لحاظ نظری در انهدام جهان سنت و مفهوم سازی دین جدید یعنی تجدد به عهده داشته اند نظریه یا اندیشه ترقی که مایه اصلی تمام فلسفه های تاریخی قرن هجدهمی و نوزدهمی از قبیل فلسفه های تاریخ ویکو، تورگو، کندرسه، کنت، هگل، مارکس، سن سیمون و یا دورکیم و غیر آنها از متجددین کلاسیک می باشد، محصول این روشنفکران اولیه تجدد است. این اندیشه همان است که پایه تمامی نظریه های توسعه از نسل اول آنها تا نسل چهار و پنجم قرار می گیرد.

• البته همه این نظریه های توسعه نسبت واحدی با اندیشه ترقی ندارند. نظریه نوسازی که صورت غالب نظریه های توسعه طی این سال ها بوده است نزدیک ترین نظریه توسعه به این اندیشه می باشد. در واقع نظریه نوسازی نمونه کامل این اندیشه است که در شرایط تاریخی غیر غربی اعمال شده است، اما سایر نظریات توسعه حتی نظریات وابستگی یا «**توسعه دیگر**» و «**توسعه جایگزین**» که در تقابل با نظریات قالب صورت بندی بوده اند نیز پیوند خود را با اندیشه ترقی قطع نکرده اند چه، حداقل بعضی مفروضات آن را به شکل مفروضه بدیهی یا اصل مسلم در خود حفظ کرده و آن را بازتولید نموده اند.

نظریه نوسازی

● بعید به نظر می رسد که لازم باشد در اینجا با موشکافی در علایق و تمایلات بورژواها و روشنفکران اولیه و کلاسیک تجدد تمای بنیادین کردارهای گفتمانی و غیر گفتمانی آنها با جهان غیر غربی را روشن سازیم. محدودسازی خود به دنیا و منافع دنیایی، ضدیت با سنت و ساختارهای سنتی به ویژه دین و جست و جوی بهشت این جهانی و تلاش برای ساخت آن بر پایه مقدرات و امکانات صرفا انسانی به ویژه عقل خود بنیاد از مهم ترین ابعاد تمایز جهان این نیروهای توسعه یابند اولیه تجدد یا جهان غیر تجددی است.

• تمایز آنچه ما بعدها در خصوص تقابل سنت و تجدد، دین و توسعه و مانعیت ساختارهای غیر غربی برای توسعه در نظریه های توسعه می بینیم، محصول صورت بندی این علایق و تمایلات تجددی در نسخه اولیه این نظریه ها یعنی اندیشه ترقی می باشد. در اندیشه ترقی است که تاریخ مسیر پیش رونده خطی می یابد و پایان یا نقطه عطف آن جهان بورژواها و روشنفکران یا تجدد می گردد که به واسطه عمل خودبنیادانه انسان هایی از نوع انسان های متجدد از آغاز به سمت این غایت یا انتقال تاریخی حرکت می کند!

مسیر پیش رونده خطی

● در این اندیشه است که کل تاریخ با تمام تمایزها و تفاوت های جوهری آن، با تمدن ها، فرهنگ ها، ادیان بزرگ و پیامبرانی که راهبری بخش اعظم (اگر نه تمام) آن را به عهده داشته اند یا فاقد موضوعیت می شود و در صورت جهان ظلمت و تاریکی (سنت) ظاهر می گردد، یا این که به اعتبار وجوه مشابه آن با جهان تجدد و صورت گذرگاه هایی در روند تجدیدیابی مدام و نیل به غایت تاریخی خود (تجدد) صورت بندی می شود که صرفا به اعتبار نقشی که در این تحول تاریخی دارد، نه آنگونه که در حقیقت خود بوده، ارزش می یابد.

با تمام تمایزها و تفاوت های جوهری آن

• اما عصر توسعه در معنای خاص آن، عصر روشنفکران و بورژواهای قرن هجدهم و نوزدهم میلادی نبود. عصر روشنگری عصر آغاز تجدد یا ظهور تاریخ و جهان در صورت متجددانه آن است. اما عصر توسعه، عصر تداوم تجدد و یا تلاش برای پیوست غیر غربی ها به کاروان تاریخی ای است که حدود دو قرن پیش با گذر از عصر روشنگری، بشارت تحول کل جوامع جهانی و نیل تمامی انسانیت به پایان تاریخ خود را داده بود. با این حال اگر مطابق آنچه اندیشه ترقی می گفت: بشریت تاریخ واحدی دارد که به طور چاره ناپذیر از غرب و تجدد می گذرد چه ضرورتی در آغاز عصر دیگری غیر از عصر تجدد بود؟

پیوست غیر غربی ها به کاروان تاریخی

آیا با عصر توسعه مسیر تاریخ تغییر می کرد یا فقط دوره ای تاریخی در درون عصر تجدد آغاز می شد؟ با این که ما می دانیم پاسخ درست این پاسخ اخیر است. این پاسخ سوال ما در باب دلایل پیدایی این عصر تازه یعنی عصر توسعه را روشن نمی سازد. پاسخ این سوال باید در نحوه سیر تاریخ جستجو شود. از این منظر **عدم تمکین تاریخ به فلسفه های تاریخ جدید و طرحی که در نظریه ترقی برای آن تصویر شده بود**، ریشه مشکلاتی است که ضرورت عصر توسعه را مطرح می کرد.

- با این که عرب از آغاز تاریخ جدید خود از طریق لشکرکشی و استعمار به سبانه ترین شکل ممکن کوشیده بود تا کل جهان را در تاریخ خود ادغام کند، واقعیات غیر از این را می گفت. این طور به نظر می رسید که فرهنگ ها و جوامع غیر غربی تصمیم ندارند به کاروان تاریخی تجدد پیوسته و با رهاکردن صورت بندی های اجتماعی خود نظم تجدد را باز تولید کنند.

صورت بندی های اجتماعی

• اما این پاسخ در واقع کل پاسخ یا بخش درست آن نمی باشد زیرا فرض را این می گیرد که غرب در واقع می خواسته که جهان غیر غربی در موقعیتی مشابه با موقعیت تمدنی آن قرار گیرد. صرف نظر از این که چنین فرض، فرض درستی نیست شرایط تاریخی مربوط به پیدایی عصر توسعه در نیمه قرن بیستم میلادی حقایقی متفاوت از این را می گوید

● عصر توسعه همانگونه که به درستی بیان شده با سخنرانی هری ترومن رییس جمهور وقت آمریکا در بیستم ژانویه ۱۹۴۹ آغاز می شود که طی آن طرح مارشال برای دوران پس از جنگ بین الملل دوم و کمک به مناطق آسیب دیده از جنگ ارائه می گردد. آنچه این سخنرانی را به مثابه صحنه آغازین عصر توسعه ظاهر می کند این است که ترومن در این زمان برای اولین بار در سخنرانی افتتاحیه خود قلمرو جنوبی «عنوان «ناحیه توسعه نیافته» اعلام کرد» (سانچز، ۱۹۹۲) با اینکه طرح مارشال علی الاصل و بدوا طرحی برای اروپا است، توسعه نیافتگی وصف آن نیست.

- طرح مارشال برای اروپا طرح اعاده و بازسازی آن یا برگشت به وضع اولیه است، تنها جهان غیر غربی است که با دال «**توسعه نیافته**» به آن دلالت می شود زیرا مقیاس با ملاک در این جا وضع غرب و کشورهای اروپایی در تاریخ کنونی آنها است . در حالی که طرح مارشال کمک به اروپا برای برگشت به وضع پیش از جنگ است، برای کشورهای غیر غربی تلاش برای آنها به این الگو یا نسخه اولیه می باشد که در رابطه با موانع درونی و نقصان های ساختاری از بازتولید این نسخه بازمانده اند.

- توجه به جایگاه سخنرانی ترومن به عنوان آغازگر عصر توسعه، جنبه نمادین دارد. مسئله اصلی در پیوندی که گفتمان توسعه با نیازها که علایق و تمایلات این بازیگر اصلی پس از جنگ بین المللی دوم دارد. اگر آغاز توسعه را با آغاز «**دهه توسعه**» توسط سازمان ملل متحد در دهه ۶۰ میلادی نیز مقارن بگیریم از این حیث تغییری ایجاد نمی کند. آمریکا هم به اعتبار نقش مستقیم و تعیین کننده آن در این تحرک سازمان ملل و برنامه های آن و هم به اعتبار اقدامات مستقل خود آغازگر این دهه نیز هست.



جان کندی

- دولت کندی رییس جمهور وقت آمریکا علاوه بر ایجاد تحرک در سازان ملل برای طراحی و آغاز دهه توسعه (کوروبریج، ۴، ۱۹۹۵) طراح برنامه هایی نظیر «اتحاد برای پیشرفت»، «کاملوت» یا «غلات صلح» است که از آمریکای لاتین تا جنوب شرقی آسیا را در بر می گرفت و در ایران به انقلاب سفید شاه منجر شد. در هر حال از این منظر خاص تر آنچه ضرورت توسعه کشورهای غیرغربی و یا حتی بازسازی اروپا را ایجاب می کرد ظهور قدرت جهانگیر شوروی و آغاز جنگ سرد میان بلوک شرق و غرب بود.

• به واسطه این تحول جهان به ویژه کشورهای غیر غربی به صورت صحنه منازعات سلطه طلبانه این دو بلوک درآمد. از انجایی که سابقه استعمارگری غرب و تبعات آن در جهان بستر مساعدی برای تحریکات و سیاست های شوروی به وجود آورده بود، جلوگیری از انقلابات رهایی بخش از طریق خشکاندن ریشه های اجتماعی- اقتصادی آن به صورت ضروری ترین نیاز غرب ظاهر شد.

ریشه های اجتماعی- اقتصادی

• از اینجا بود که به یکباره عصر تلاش برای توسعه به عنوان فجر جدیدی در تاریخ جهان آغاز گردید. «زیرا ضروری بود که جهان را از...نیروهای وصف ناشدنی و کمونیست ظلمانی نجات داد و بقاء نظم آن را مطابق منافع سیاسی و اقتصادی آمریکا به بهترین وجه تضمین کرد.» (هیوم و ترنر، ۳۴، ۱۹۹۰)

• بنابراین توسعه نه پاسخی به یک نیاز یا مشکل داخلی بلکه به عنوان طریقی برای تداوم وابستگی و جلوگیری از انقلابات کشورهای تحت سلطه توسط غربیها آغاز گردید. به بیان روشنتر آغاز عصر توسعه ریشه در شرایطی دارد که به واسطه آن دیگر استعمارگری و یا استقرار دست نشانندگان بر بستر عمدتاً دست نخورده اجتماعی و فرهنگی کشورهای غیرغربی نمی تواند تداوم رابطه سلطه را تضمین کند، بلکه نیاز به تغییراتی است که ضمن از بین بردن ساختارهای سنتی این جوامع امکان انقلاب و استقلال را نیز از آنها بگیرد. از این جا سات که به درستی از «توسعه به عنوان استعمارگرایی جدیدی» (شیوا، ۱۹۹۲) یاد شده است.

- چون توسعه تجویز مداخله در ساختارهای بومی این کشورها را با مقاصد و اهداف انسانی نظیر از بین بردن فقر و جهل تجویز می کرد، تبعیت و زشتی استعمارگری اولیه را در پوششی پنهان قرار داد، و رنج و خشم ناشی از تحت سلطه بودن را مهار یا منحرف می نمود.

مداخله در ساختارهای بومی

• اما به علاوه آن، توسعه به معنای ایجادتغییر در تناسب با مقاصد و اهداف کسانی بود که ضمن فراهم سازی پیش نیازهای مادی آن طرح ها و برنامه های آن را نیز فراهم می ساختند. به این جهت وجهی از مشکوکیت توسعه در این است که «متضمن **جاده ی فرهنگی**» غرب یا تجدد در درون کشورهای هدف یا غیر غربی می باشد. به این ترتیب تنها شکل یا جهت خاصی از مداخله را تجویز کرد و به اشکال دیگر آن امکان حضور در طرح های توسعه را نمی داد. اما صرفا به اعتبار عدم تجویز اشکال مختلف توسعه این طرح ها مشکوک نبودند(کارمن، ۷: ۱۹۹۶). توسعه از بنیان فاسد و بیمار متولد شد چون اساسا در رابطه با نیاز تداوم سلطه به شکل دیگر یا تازه موضوعیت یافت.

۲- اقتصاد استعماری و اقتصاد توسعه

- اگر شرایط تاریخی پیدایی عصر توسعه به ویژه بازیگران یا سازندگان گفتمان توسعه توجه کنیم براحتی می توانیم معنا و مفهوم تحولی را دریابیم که طی آن «**اقتصاد استعماری**» بدل به «اقتصاد توسعه» می شود.
- اکنون برای اداره کشورهای مستعمره برای «**اقتصاد استعماری**» به شیوه اقتصادی جدید به نام «**اقتصاد توسعه**» نیاز است. هتنه می گوید: پیوند میان این دو اقتصاد به عنوان جایگزین های یکدیگر یا استمرار اولی در صورت دومی را از این طریق بهتر می توان توضیح داد که توجه کنیم لوئیس از پیشروان نظریه توسعه در سال ۱۹۴۷ میلادی با رتبه بالای دانشگاهی بر کرسی اقتصاد توسعه «**مدرسه اقتصادی لندن**» تکیه می زند(هتنه، ۱۹۹۵، ۳۶، ۶۸)

• به این معنا ظاهراً در این تحول تنها عنوان ها تغییر کردی است. البته فراتر از این تغییر عنوان این نیز هست که هدف یا موضوع کانونی این دو نیز تغییر می کند. در حالی که اقتصاد استعماری مسئله محوری، چگونگی اداره اقتصادی کشور مستعمره می باشد، در اقتصاد توسعه مسئله اداره جای خود را به مسئله توسعه می دهد که هدفی بیش از اداره یعنی تغییر کشور استعمار زده را نیز لحاظ می کند. اما چیزی که تغییر نمی کند ضرورت حفظ ساختار سلطه است.

ضرورت حفظ ساختار سلطه

● از این جهت آنچه هیرشمن از پیشروان نظریه پردازی توسعه در مقاله خود «**ظهور و سقوط اقتصاد توسعه**» در باب علل ظهور سریع و رشد یابنده اقتصاد توسعه می گوید به عنوان تأکیدی بر این فهم از مسئله است. از نظر او یکی از این دلایل روش شناختی بود. اما دلیل دوم این بود که اقتصاد توسعه منافع متقابل میان کشورهای فقیر و غنی (یعنی استعمارگر و استعمار شده) در ایجاد توسعه را مورد تأکید قرار می داد و این گونه اقتصاد را از نظر کشورهای کمک کننده به توسعه کشورهای عقب مانده موجه می ساخت (هیرشمن، ۱۹۸۱) به بیان دیگر رشد سریع اقتصاد توسعه از این جهت بود که می توانست معناداری گونه جدید **اداره کشورهای تحت سلطه و معقولیت اقتصادی** آنرا توجیه کند.

●

• در هر حال نیروهای اصلی یا تعیین کننده در شکل گیری عصر توسعه، دو قدرت مسلط استعماری هستند که در مقطع پس از جنگ دوم بین المللی و بعضاً تحت تاثیر آن تدریجاً جای خود را با هم عوض می کنند، اگر پیوند متقابل خود را در کنترل جهان هرگز قطع نمی کنند. این دو نیز که به اقتضات شرایط تاریخی جدید سلطه را درک کرده بودند منشا ایجاد یک مجموعه نهادها و موسسات ملی و بین المللی در داخل و خارج مرزهای خود و هم چنین در داخل کشورهای تحت استعمار هستند.

- سازمان ملل و نهادهای وابسته به آن، نهادهای برتن و وودز، به ویژه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و کثیری از موسسات و نهادهای حقیقاتی و کاربردی توسعه به علاوه کتاب ها و فصلنامه هایی که از این زمان همگی با تصاعدی هندسی در داخل و خارج دانشگاه های غرب و با فاصله ای، ده بیست ساله در غیر غرب تکثیر می شدند، در مجموعه ساختارهایی هستند که تحت هدایت مستقیم یا غیر مستقیم آمریکا از جمله با کمک بنیادهایی نظیر راکفلر را شکل داد و به بشر برده اند. قریب به صد در صد پیشروان نظریه پردازان توسعه غربی و بعضی روستو یا هانتینگتون به بخش اجرایی حاکمیت سیاسی این کشورها تعلق دارند.

• تنها از دهه هفتاد میلادی است که موسسات یا نهادها و همچنین دانشگاهیان یا روشنفکران غیر عربی نقش در گفتمان توسعه می یابند. اما از آنجایی که مجموعه این نهادها و افراد دانشگاهی یا غیر دانشگاهی توسط غربیها و بر پایه سنت های غربی آنها شکل گرفته بودند، ورود آنها به صحنه تغییری در کردارهای گفتمانی یا غیرگفتمانی ذی نقش در شکل گیری گفتمان توسعه ندارد. در واقع همان طوری که بعضی از محققین متذکر شده اند طی این عصر واقعیت غالب در حوزه توسعه «**امپریالیزم دانشگاه**» (استریتن، ۱۹۷۴) است که امکانی برای هیچ گونه بیان یا اندیشه مستقل و مخالف با تجدد گفتمان توسعه را نمی دهد.

کردارهای گفتمانی یا غیرگفتمانی

• میردال از پیشروان نظریه پردازی توسعه در باب علل شکل گیری گفتمان اقتصاد توسعه به عنوان حوزه متمایز نظری به ویژه بالنسبه به اقتصاد به سه دسته شرایط اشاره می کند. یکی از این علل یا عوامل به تغییرات ساختاری در حوزه استعمارگران بر می گردد. این عامل همان است که پیش از این در زمینه بحث جابجایی آمریکا و انگلیس در هرم قدرت استعماری به شکل بدان اشاره شد. وجهی دیگر از این مساله تطورات داخلی قدرت در کشورهای غربی است که به ورود تدریجی سوسیالیست ها، کمونیست ها و لیبرال ها به حوزه قدرت در این کشورها مربوط می شود. عامل دیگر مورد اشاره وی نیز پیش از این مورد بحث قرار گرفت..

- این عامل همان پیدایی نزاع بین المللی میان دو بلوک شرق و غرب است که به واسطه آن قلمرو کشورهای غیرغربی صحنه زورآزمایی و جنگ قدرت های غربی گردید. اما عامل سوم از نظر میردال تشنگی و ولع رو به تزاید کشورهای غیر غربی به توسعه است که در این سال ها ظاهر می شود (میردال، ۹-۸: ۱۹۶۸)

تشنگی و ولع رو به تزاید کشورهای غیر غربی به توسعه

• این عامل بایستی بیشتر از آن جهت مورد توجه قرار گیرد که نقشی برای مردم جوامع غیر غربی در شکل گیری و گسترش گفتمان توسعه ایجاد می کند. در این تردیدی نیست که تمایل به زندگی و جهان غربی در ملل غیر غربی نقشی در این میان داشته است. خصوصا این که به واسطه افزایش تدریجی این تمایل از آغاز تماس آنها با تجدد، شاهد فشار تشدید شونده ای در این کشورها بر سیاست و سیاستمدارانشان بوده است با این حال نباید در ارزیابی نقش خاص این عامل در شکل گیری گفتمان توسعه دچار انحراف شویم

- از آنجایی که جهان طی این عصر تحت شرایط سلطه قرار داشته به واسطه آن امکانی برای ظهور اثر خاص کردارهای گفتمانی و غیرگفتمانی این کشورها بر این فرایند وجود نداشته است. تنها امکان از این جهت ایجاد انقلاب بوده است که آنها به واسطه تلاش های مداوم و بی وقفه غرب یا به انحراف کشیده شده یا مهار گردیده و فرصتی برای تثبیت خود نیافته است، چه رسد به این که گفتمان ویژه خود را شکل دهد یا این که بر گفتمان مسلط اثر گذارد.

• البته نمی توان انکار کرد که از وجهی به شکل ایجابی این تمایل در شکل گیری گفتمان توسعه نقش ایفاء کرده است. اما این نقش به هیچ وجه به معنای آن نیست که مداخله تمایلات رو به رشد جهان سومی به توسعه این گفتمان را به گفتمان جهان سومی مبدل ساخته یا محتوای آن را در جهت علایق آن را متحول کرده است..

- گروه هایی که طی این سال ها در کشورهای غیر غربی بیانگر یا بازگوکننده این تمایلات بودند دو دسته می باشند. یک دسته از آنان **نخبگان حکومتی و فن سالاران دولتی** هستند و دسته دیگر **روشنفکران یا دانشگاهیان** می باشند. این دو گروه یا به صورت مستقیم به واسطه سرسپردگی و وابستگی آشکار تنها علایق و منافع قدرت های غربی را منعکس می کنند و هیچ گونه نسبتی با مردم و ساختارهای بومی کشورهای متحده ندارند، یا این که نظیر روشنفکران حتی واجد علایق بومی هستند به واسطه آموزش ها و دیدگاه های غربی از درک ماهیت واقعی و تمایلات مردم خود ناتوانند و نیاز آنها به بهبود زندگی و ارتقاء کیفیت آن را همانگونه فهم و تفسیر می کنند که روشنفکران غربی یا سازندگان اصلی گفتمان توسعه. در هر حال حاصل کار این است که علایق و تمایل رو به رشد مردم این کشورها، نحوه بیان خاص خود را در گفتمان توسعه پیدا نمی کند.

۳- گفتمانی در چرخش و دگرگونی مداوم: ناکامی نظری و عملی

- اگر بی ربطی علایق و تمایلات ذی نقش در شکل گیری گفتمان توسعه به علایق و تمایلات کشورهای موضوع طرح ها و برنامه های توسعه دلیلی کافی برای ضرورت رها کردن این گفتمان نباشد، تاریخ سراسر شکست آن خود بهترین گواه بی تناسبی آن با واقعیت این کشورها و مشکلات یا نیازهای آنها است. به اعتبار این تاریخ است که سخن از افسانه توسعه اکنون به سخنی عادل بدل گشته است(اسوالد و دریورو، ۱۳۸۴)

- گفتمان توسعه از آغاز اوجگیری تا هم اکنون نظریه های متعددی در حوزه های مختلفی از اقتصاد، سیاست، جامعه شناسی، روان شناسی را در درون خود پرورانده است. مجموعه عظیم «**توسعه، مفاهیم انتقادی در علوم اجتماعی**» حاوی صدها مقاله که بالغ بر هزاران صفحه را شامل می شود که صرفاً بخش اندکی از حجم عظیم و خارق العاده نیروی نظری می باشد که طی حدود پنج دهه در این حوزه مصروف گردیده است (کریریچ، ۲۰۰۰) با این حال این حجم عظیم بیش از آنکه مبین روند رو به رشد درک ما از آنچه توسعه خوانده شده باشد، گویای افت و خیزهای مداوم و نقدهایی است که پس از هر دوره شکست، توجیه، اصلاح و تصحیح خطاهای گذشتگان انجام گرفته است.

- جریان اصلی نظریه پردازی در حوزه توسعه تا همین اواخر و بلکه هم اکنون تحت تسلط گونه های متفاوت رویکردی بود که به نام رویکرد نوسازی معروف گردیده است. با این حال در دوره اول عصر توسعه برای حدودا دو دهه، ما به جای نظریه توسعه ، اقتصاد- توسعه داشته ایم که جایگزین برای اقتصاد استعماری به حساب می آمد. اقتصاد در این مرحله اساسا فاقد نظریه ای در باب توسعه بود زیرا اقتصاد چیزی جز کاربرد علم اقتصاد موجود جوامع سرمایه داری در مورد کشورهای مستعمره تحت شرایط تازه نبود.

• از آنجایی که اقتصاددانان در این دوره بر پایه شعار «**اقتصاد، اقتصاد است**» به وحدت و عمومیت اقتصاد متعارف سرمایه داری در اشکال کلاسیکی، نوکلاسیکی یا کینزی آن معتقد بودند نتیجه طبیعی این مرحله از نظریه پردازی نیز نمی توانست غیر از الگوگیری از توسعه غرب به عنوان تنها مدل توسعه باشد. از این رو این عجیب نیست که به علاوه قبول تمامی ابعاد نظری و مفروضات اقتصاد غرب آخرین آنها یعنی مدل کینزی برای طراحی رشد کشورهای تحت استعماری به کار گرفته شد، در حالی که بی ربط ترین آنها به شرایط این کشورها بود.

- در هر حال در این مرحله از توسعه تصویر خام و ساده انکارانه ای شکل گرفت که می گفت کل تحول توسعه، حرکتی جز یک اقدام فنی کلان یا مهندسی اجتماعی بلند دامنه در حوزه اقتصاد نیست. در این فرایند دولت ها و اقتصاد دانان و برنامه های چند ساله اقتصادی عناصر کلیدی به حساب می آیند. توسعه نیز همانگونه که عنوان یکی از معتبرترین و کلاسیک ترین کارهای این دوره نشان می دهد، خیری جز «**رشد اقتصادی**» یا افزایش کمی متغیرهای اقتصاد کلان به ویژه تولید ناخالص ملی نیست (لوئیس، ۱۹۹۵) از این منظر رشد مستلزم حل و فصل مشکل مازاد یا سرمایه اولیه لازم برای ایجاد تحرک در اقتصادهای کشورهای حوزه عقب رو یا عقب مانده (لفظی که با آن از این پس کشورهای مستعمره سابق، طبقه بندی و خوانده شدند) بود.

- به محض اینکه این منبع اولیه یافته و سرمایه گذاری می شد مراحل بعدی رشد به طور خود به خودی مطابق مدل‌های مبنایی این مرحله یعنی مدل هارود- دومار با سرمایه گذاری مجدد بخشی از تولید پیش می رفت.

مطابق مدل‌های مبنایی

- به طور طبیعی نظریه ای که چیزی بیش از اعمال نظریه های مسلط اقتصادی در حوزه کشورهای متحده نبود، نمی توانست غفلت کاملاً آشکاری نسبت به ابعاد غیر اقتصادی توسعه نداشته باشد. از منظر آنها توسعه معادل رشد کمی در شاخص های خالصاً اقتصادی به ویژه تولید ناخالص ملی گرفته می شد.

- آنها با تمرکز انحصاری بر رشد اقتصادی به فرآیندهایی علاقه نشان می دادند که **اقتصاد کشاورزی محور جوامع غیر غربی را در مسیر دست یابی به اقتصاد صنعتی قرار دهد**، تا از این طریق اقتصاد یا وضعیت عقیم این کشورها (به زعم آنان) با تغییرات ساختاری به بهره وری و ثروت کشورهای پیشرفته صنعتی دست یابد.

- مطابق مفروضات این نظریه پردازان (رجوع به : مایروسیرز، ۱۳۶۸) با توجه به وضعیت کشورهای هدف که مشخصه اقتصادی آنان فقر منابع مالی و دانش فنی ناکافی است، **رشد نمی تواند به شکلی درونزا ایجاد گردد.** منشا نیروی اصلی رشد اقتصادی در بیرون این کشورها یعنی در اقتصادهایی قرار دارد که منابع اولیه لازم به ویژه سرمایه و فن را در اختیار دارند. از این نظر قطعاً در مراحل اولیه رشد لازم است که با وارد کردن فن، کارشناس و سرمایه از کشورهای رشد یافته صنعتی، محرک های لازم برای جهش اولیه اقتصادی را فراهم کرد.

• از نظر لوئیس رشد اقتصادی نظیر بهمنی است که شکل یک گلوله برفی کوچک آغاز می شود، وقتی گلوله برفی از قله کوه به حرکت درآید دیگر خود دایما بر سرعت و حجم خویش خواهد افزود. در نتیجه مساله اصلی این است که «بایستی با غلطاندن گلوله برفی تا قله کوه آغاز کنیم. هنگامی که گلوله برفی در قله کوه قرار گرفت بقیه کار آسان است، اما شما نمی توانید گلوله برفی را در قله کوه قرار دهید. بدون این که حرکت اولیه را به انجام رسانید» (لوئیس ۳۶: ۱۹۵۰) این حرکت اولیه نیز جز از طریق کشورهای قبلا به رشد اقتصادی دست یافته و دارای مازاد سرمایه لازم و دانش کافی هستند نیز انجام شدنی نمی باشد.

- تاکید انحصاری نسل اول نظریه پردازان توسعه بر اقتصاد به معنای آن نیست که توسعه از نظر آنها استلزاماتی جز دست کاری اهرم های مالی و پولی اقتصاد یا به کارگیری فنون و ابزار صنعتی و اقتصادی پیشرفته ندارد. همان گونه که نظریات پیشگامان اقتصاد توسعه به ویژه روستو- مشهورترین آنها- مشخص می کند(رجوع به سابق الذکر)

- طی مراحل مختلف توسعه، مستلزم اعمال سیاست ها و برنامه های مختلف در حوزه های دیگر به ویژه آموزش و پرورش نیز هست. مشکل نسل اولی ها غفلت از عوامل غیر اقتصادی نیست. مشکل آنها این است که اگر هم به سایر عوامل توجه می کنند صرفاً از دریچه چارچوب ارجاعی اقتصاد این کار را انجام می دهند. در نتیجه نه تنها توسعه را فرایندی همه جانبه نمی بینند بلکه اگر عاملی به نحوی به اقتصاد ربط نیابد آن را نیز در نظر نمی گیرند. از این رو افرادی از این گروه چون هوزلیتز نیز علی رغم این که بسیار به دیدگاه های نسل بعدی نزدیک می شود بازهم از حدود نظری نسل اول خارج نمی شود. هوزلیتز این شایستگی را نیز دارد تا وجود تمایز دیدگاهش با دیدگاه های غالب این دوره برعکس روستو که از لحاظ زمانی به پایان دهه اول تعلق دارد در اوایل دهه اول کار خود را ارائه کرده است

- وی در مقاله ای در سال ۱۹۵۲ که عنوان آن به اندازه کافی گویاست، به «**موانع غیر اقتصادی توسعه اقتصادی**» می پردازد. در میان مسائلی که مقاله او ناظر به آنهاست، سوال مهمی وجود دارد دایر بر این که : «آیا توسعه اقتصادی تنها به معنای تغییر در وجوه مشخصی از رفتار آشکار، به ویژه تحصیل مهارت های جدید یا اعمال اشکال تازه فعالیت اقتصادی است، یا این که مشروط به تغییرات بنیادی تر در روابط اجتماعی و حتی شناخت ارزش ها و اعتقادات یک فرهنگ بوده، و با آنها همراه است؟ (هوزلیتز، ۸: ۱۹۵۲)

- او در پاسخ بارد «**جبرگرای اقتصادی**» اهمیت عوامل فرهنگی را در توسعه اقتصادی متذکر می شود. اما بارد دیدگاهی که می توان آن را «**جبرگرای فرهنگی**» نامید از قبول نقد فرهنگ و ضرورت آغاز توسعه با توسعه فرهنگی اجتناب می کند. به علاوه وی تنها به وجوهی از فرهنگ مثل فرهنگ کار یا مصرف و سرمایه گذاری می پردازد، که چارچوب ارجاعی اقتصاد بدان ها در توسعه اقتصادی موضوعیت می دهد.

- در هر حال با آغاز دهه بعدی توسعه یا از وجهی آغاز رسمی دهه توسعه و برنامه ریزی توسعه توسط سازمان ملل با پیوستن نظریه پردازانی از حوزه های دیگر به ویژه جامعه شناسی ظاهرا بانی برای گذر از دیدگاه تنگ اقتصادی به توسعه و خطاهای آن باز شد، گرچه در اصول و بنیان ها تغییری واقع نمی شود.

• از این زمان است که تدریجا ما با اشکال دیگر توسعه نظیر توسعه فرهنگی و توسعه سیاسی به عنوان ابعاد مکمل توسعه اقتصادی مواجه می شویم، در این دهه نه تنها تشخیص داده می شود که معادل گریزی رشد و توسعه خطایی فاحش است بلکه تمرکز آنها در حوزه اقتصاد صنعت و اجتماعات شهری که در کانون طرح های توسعه نسل اول بود به اعتبار غفلت آن از بخش کشاورزی و اجتماعات روستایی نیز مورد انتقاد قرار می گیرد.

حوزه اقتصاد صنعت و
اجتماعات شهری

- به علاوه از این زمان در کنار شاخص هایی که ثروت و درآمد کلان اقتصاد را محاسبه می کند، به موضوع مغفول درآمد و شاخص های آن به عنوان معیارهای توسعه یافتگی اهتمام نشان داده می شود. با این حال این چرخه نظری که از مدت ها از اواسط دهه اول با آگاهی از خطاهای اقتصاد توسعه آغاز شده بود، در این نقطه با شکل گیری یا کمال یابی نظریه نوسازی به پایان نرسید.

- در واقع از این زمان ظهور نظریه های چپ از جمله نظریه وابستگی یا نظریه نظام جهانی و نظریه راه رشد غیر سرمایه داری با روند رو به رشد و پایان ناپذیر نظریه پردازی در حوزه توسعه روبرو می شویم که از طریق نقد نظریه های قبلی یا به شکل مستقل می کوشند معضل توسعه را فهم کرده و از طریق ارائه مدل های مختلف آن را چاره کند.

نظریه وابستگی یا نظریه نظام جهانی
و نظریه راه رشد غیر سرمایه داری

- توسعه درون زا، توسعه برون زا، توسعه از طریق جایگزینی وادرات، توسعه از طریق گسترش صادرات، توسعه انسانی، توسعه سبز، توسعه همه جانبه، توسعه پایدار، توسعه بر پایه نیازهای اساسی، توسعه هدفمند، توسعه منطقه ای و محلی، توسعه بخشی، توسعه روستایی و شهری و... تنها گویای عناوین بخشی از این نظریه پردازی ها، مدلها و راهبرد های ابداعی می باشد که از آغاز عصر توسعه شکل فزاینده در حال تکثیر و تکاثر بوده است،

- بقول اسکوبار، «پس از تشخیص اینکه هدف کاهش فقر و ضمیمین معیار زندگی شرافتمندانه برای اکثر مردم، همچون همیشه دسترس است، نظریه پردازان توسعه- همیشه مشتاقانه به دنبال یافتن بازیچه یا مترسک دیگری که بشود آن را به عنوان راهبرد یا سرمشق «جدیدی» عرضه کرده بوده اند» (اسکوبار، ۱۹۹۵:۶۹)

- اما همان طوری که نقل قبلی نیز به طور ضمنی بر آن دلالت می کند، تکثیر و تولید متزاید نظریه های توسعه صرفاً بعد نظری نداشته است. در حقیقت دلیل اصلی این تراکم نظری شکست فاجعه بار طرح ها و برنامه های توسعه بوده است که ضمن از بین بردن خوش بینی ها و امیدهای بی پایه اولیه تدریجاً هم در نظر و هم در عمل خطی از یاس و درماندگی بر جای گذاشته است.

- همان گونه که بررسی تفصیلی روند نظریه پردازی و تطورات آن نمی تواند در مجال این نوشتار بگنجد، ورود در جزئیات شکست های عملی نیز در امکان آن نیست، تنها کافی به بحران بدهی ها که در دهه هشتاد میلادی مشغله اصلی تمام طرف های درگیر توسعه از کشورهای صنعتی تا کشورهای باصطلاح در حال توسعه و همچنین سازمان ها و نهادهای بین المللی گردید توجهی داشته باشیم تا عمق فاجعه را دریابیم. با پیدایی این بحران به علاوه بحران های متعدد نظیر بحران خشکسالی، قحطی، بیماری که اکثر کشورهای آمریکای لاتین و آفریقایی را آماج قرارداد، از این سال ها مسئله توسعه به مسئله کمک برای جلوگیری از فاجعه و کمک به ادامه بقاء بدل گردید.

• این روزها با پیگیری اخبار گردهم آیی های مقامات کشورهای غربی و آمریکایی در G7 اتحادیه اروپا می توانید مشکل بدهی ها را به خوبی حس کنید. این وضع مصیبت بار در حالی پیش چشم جهانیان رخ داد که همه یا اکثر قریب به اتفاق این کشورها حداقل یک یا دو برنامه توسعه را پشت سر گذاشته بودند. اما مصیبت تنها محدود به حوزه اقتصاد نبود. طی چهار، پنج دهه پس از آغاز عصر توسعه که ضمن آن که برنامه ها و نظریه پردازی های گسترده در باب توسعه فرهنگی و سیاسی همه را مشغول به خود ساخته بود حدود ۲۵۰ جنگ کوچک و بزرگ و کثیری از کودتاها و قتل عام های گسترده به عنوان دستاورد این مناطق توسعه یابنده ثبت گردید.

• بنابراین اگر بعضی از نظریه پردازان کل پروژه، توسعه را «ویرانه نظری» می خوانند یا از «افسانه توسعه» صحبت می کنند نباید موجب تعجب کسی شود. دعوت یاشان به اینکه بایستی «خود را از سلطه این پروژه بر ذهن هایمان آزاد سازیم» عکس العمل معقولی نسبت به شکست کامل عصر توسعه و برنامه های آن است (ساجز، ۵: ۱۹۹۲)

• در واقع با نظر به دستاوردهای عملی و نظری توسعه این عکس العمل عجب نیست. برای این نظریه پردازان حیرت آور این است که «تا چه پایه ما بر خطا بودیم و در همان حال به چه میزان اطمینان داشتیم که بر مسیر درست هستیم» (چامرز، ۱۹۸۵)

• البته این ارزیابی ها با غفلت از بعضی توفیقات نیست در حالی که اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان سومی از کشت باد برنامه های توسعه طوفان درویده اند، تعدادی کمتر از انگشتان یک دست ظاهرا در حل و فصل مسائل اقتصادی خود به جایی رسیده اند. اما جالب این است که همان طوری که بعضی از نظریه پردازان توسعه با بررسی های خود نشان داده اند. توسعه واقعی در تمایز با دیدگاه ها و نظریه پردازی های توسعه واجد ابعادی نامتنظر است که به هیچ رو در نظریه توسعه مورد اهتمام و لحاظ قرار نگرفته است (توی، ۱۹۸۷) به بیان دیگر اگر هم در واقع توفیقی بوده به هیچ رو نبایستی آن را به نظریه پردازی های توسعه مربوط ساخت.

ابعادی نامتنظر

• بر پایه این حقایق است که یکی از برجسته ترین و با سابه ترین نظریه پردازان توسعه در مقاله ای تحت عنوان «**ظهور و سقوط اقتصاد توسعه**» از مرگ این حوزه سخن می گوید. البته همان طور که او متذکر می شود در این زمینه «هنوز هم مقالات و کتاب های (متعددی) تولید می شود» اما از تمامی امیدها و خوش بینی های اولیه چیزی برجای نمانده است. نه تنها هر روز بیش از روز گذشته «ظهور اندیشه های جدید سخت تر می گردد» بلکه حتی این حوزه نیز دیگر «به سختی خود را بازتولید می کند» (هیرشمن، ۱۹۸۱)

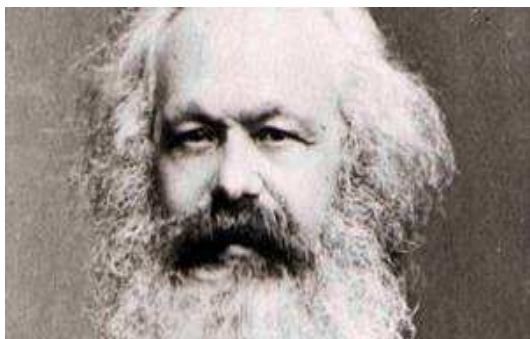
۴- گفتمان توسعه: گفتمان تجدید جهان سومی

- مشکل اصلی با گفتمان توسعه صرفاً این نیست که در ربط با علایق و منافع استعماری شکل گرفته و به تعبیری دقیق تر در ریشه «کاملاً آمریکایی» می باشد (هیوم وترنر، ۱۹۹۰: ۳۴) اگر مشکل تنها این بود شاید می شد با قطع پیوند پیشین به دنبال گفتمانی گشت که جهان یا رفتارها و تمایلات متفاوتی را بازنمایی و صورت بندی می کند. مشکل آن نیز تنها این نیست که این گفتمان در عمل و نظر به اعتبار تاریخ سراسر خسران خیز و دردناک آن شکست خورده و رسواست. برای این مشکل نیز شاید می شد چاره ای جست. نباید مشکل این گفتمان را صرفاً در شکست ها و ناکامی ها، بلکه بایستی در توفیقات و پیروی هایش نیز جست و جو کرد.

- گفتمان توسعه اساساً نه یک گفتمان عملی- تجربی بلکه گفتمانی ایدئولوژیک است که به لحاظ نظری ریشه های آن به فلسفه های اجتماعی قرن هجدهم میلادی و نظریه های اجتماعی قرن نوزدهم میلاد بر می گردد. در این جا با ایدئولوژی توسعه گرایی روبرو هستیم که بر پایه «**رویا ها و تخیلات تجدد**» «**سراب ها و اشباح خویش را می پروراند**» (برمن، ۱۹۸۸:۲۳۲) بنابراین رویکرد تاریخی مفروضات انسان شناسانه و ارزش شناسانه آن، همگی عیناً از آن تجدد است. این گفتمان می خواست تکرار یا «**تنسیخ انتقال**» یا گذر تاریخی به انرا درمورد نسخه های بعدی جهان سومی توضیح دهد(روکس برو، ۱۹۷۹-۱۳)

گفتمان عملی- تجربی

۵- گفتمان توسعه و سکولاریسم



مارکس

- جهان گفتمانی توسعه همچون جهان تجدد محدود به حدود یا قلمرو سکولار است. در این گفتمان، جهان بیرون از حدود حس و پدیدار یا انکار گردیده یا به ورطه فراموشی و غفلت سپرده یم شود. این چنین جهانی- به بیان کنت یا مارکس- یا توهم است یا اینکه به واسطه بی انجامی، اهتمام بدان شایسته هیچ صرف وقتی نیست.

• در نتیجه یا ورود به گفتمان توسعه، انسان جهانی پیدا می کند که مرزهای آن علی رغم گستردگی و بی انتهایی به فراتر از زندگی این جهانی و آنچه در تجربه های همگانی قابل حس دریافت است کشانده نمی شود. در آن نه رمز و رازی وجود دارد نه اینکه آنچه انسان را به بیرون محسوسات و مشهوداتش هدایت کند یافت می شود. با تولد انسان آغاز می گردد و با مرگ او می یابد، بدون آنکه قصه میان این دو آغاز و انجام تاتمام یا ناقص به نظر آید و معنایی فراتر از این برای آن جست و جو شود.

- گفتمان توسعه همچون گفتان تجدد، دغدغه زندگی این جهانی را به تنها دغدغه واقعی انسان بدل ساخته و هر دغدغه دیگری را بی معنا می کند، زیرا در انسان نیرو یا میلی غیر از آنچه به این زندگی ربط می یابد مفروض نمی گیرد. انسان متعلق به این گفتمان جز دغدغه های بی واسطه ی درگیر با نیازهای فوری و مشکلات آنی یا در کل آنچه به تمشیت زندگی این جهانی وی مربوط می شود، اشتغال خاطر نمی دارد.

• او تنها به بهبود این زندگی می اندیشد و مسائل و مشکلات وی نیز از شرایطی بر می خیزد که تحقق این مهم را دشوار ساخته است. البته انسان گفتمان توسعه خالی از فضایل و اخلاقیات نیست اما فضایل و اخلاقیات او از قسم اخلاق کار و فضیلت کارآفرینی است که سمت و سوی به غیر از این جهان ندارد. برای او اخلاق و فضیلتی که به کار ساخت این جهان نیاید یا نیست و یا معنایی ندارد

- گفتمان تجدد با حذفی هستی شناسانه، قلمرو هستی را از عمق و باطن آن تهی ساخت و به جای دغدغه آخرت و تعالی روح، دغدغه دنیا و ارضاء نفس و نیازهای دنیایی را قرار داد. گفتمان توسعه نیز به دنبال رویایی است که انسان غربی در فجر تجدد با دیدن آن از وعده های انسان و ادیان دست شست تا به جای حلوائ نسیه بهشت، نقد خود را در این جهان دریابد. از این رو همچون گفتمان تجدد تنها می خواهد از این جهان بهشتی بسازد که انسان در آن احساس در خانه بودن کند و سختی و رنج آن وی را به گریز از آن و حس غربت مبتلا نسازد.

- گفتمان توسعه به دنبال حذف فقر و بیماری است اما این تمام آن چیزی نیست که هدف آن می باشد. توسعه نظیر تجدد جز به جهانی عاری از همه مشکلات و معایب نقصان ها و رنج ها و آلام و کاستی ها و در یک کلام جز به بهشت نمی اندیشد و به همین دلیل است که فرایندی بی انتها و سرانجام است و در پس هر طرح و برنامه ای، طرح و برنامه ای دیگر پیش می آورد و با هر نوسازی به نوسازی تازه تری می اندیشد.

۵-۱ عقل، علم و فن آوری

- گفتمان توسعه نه تنها ایجاد بهشت زمینی را ممکن می داند بلکه همچون تجدد امکان آن را نیز در ساز و کارهای این-دنیایی می جوید. از این منظر جهان نظام بسته خودکفایی است که خویش را بر پایه تنظیماتی درونی اداره می کند. به این معنا هر آنچه انسان به دنبال آن باشد در این جهان ممکن است، مشروط به این که قوانین آن یافت شود، برای تحقق اهداف توسعه تنها نیرویی که بدان نیاز داریم نیروهای این-دنیایی اند که مطابق قوانین خودبینانه ای عمل می کنند.

گفتمان توسعه

• بنابراین کار تحقق بهشت زمینی کاری یکسره انسانی است که بدون نیاز به نیروهای غیر این دنیایی و تنها از طریق تفسیر و تصرف پدیده های طبیعی بر پایه قوانین آنها انجام می گیرد. برای انجام این مهم تنها چیزی که بدان نیازمندیم عقل، علم و فن آوری است که همگی انسانی و در حوزه امکانات و قابلیت های انسان می باشد. اندیشه ای غیر از این خواه از طریق تشکیک در توانایی انسان در انجام این کار، با طرح نیاز به طرق و وسایلی غیر از عقل و علم و فن آوری در تضاد با گفتمان توسعه بلکه مبین توسعه نیافتگی یا به بیان کانت عدم بلوغ و صباوت تلقی می شود.

عقل، علم و فن آوری

- توسعه اساساً محصول دخل و تصرف در نیروهای این دنیایی بوده امکان خود را از دانشی کسب می کند که ما را بر این کار توانا می سازد. از این رو هر دانش که چنین امکانی را فراهم نکند دانشی بی ربط به حساب می آید. این دانش خواه دانش دینی خواه دانش اخلاقی و یا حتی دانش فلسفی باشد در جهانی که توسعه را هدف قرار داده، فاقد ارزش و موضوعیت می گردد. بعضی از این دانش نظیر دانش دینی یا فلسفی حتی از منظر رویکرد توسعه ای یا متوجه دنیا، به عنوان مانع به حساب می آیند.

دانش دینی، دانش اخلاقی، حتی دانش فلسفی

• البته شاید به نظر برسد که توسعه دانش اخلاقی رابه نحو دیگری ارزیابی می کند زیرا برای دستیابی به یک جهان توسعه یافته ما نیازمند انسان تازه و متفاوتی هستیم. این سخن درست است اما توسعه به هیچ دانش اخلاقی از نوعی که می دانیم نیازمند نیست. **همانگونه که تجدد فاقد اخلاق و دانش اخلاقی است، در مجموعه دانش هایی که توسعه مشروط و منوط بدان ها است اخلاق جایی ندارد.** توسعه برای ایجاد انسان های مورد نیاز خود اینکار را از طریق اخلاق و دعوت های اخلاقی انجام نمی دهد، بلکه از طریق روان شناسی و مجموعه دانش های فنی از این قسم اقدام می کند.

- توسعه از طریق تبدیل هستی، چه هستی انسانی، به موضوعاتی قابل دخل و تصرف به پیش می رود. از این منظر جهان انسانی و غیر انسانی همچون اشیایی مستعد دگرگونی و تغییرات فنی به موضوع دانش های تجربی مبدل می شوند. کار توسعه یک مهندسی کلان اجتماعی است که دانش فنی مورد نیازش را از علوم اجتماعی سکولار می خواهد. علوم اجتماعی برای ایجاد دانشی که پیش شرط ضروری و نیاز اجتاب ناپذیر مهندسی توسعه است، عالم و آدم را در صورت موضوعاتی **قابل محاسبه، قابل پیش بینی، قابل دست کاری و کلا قابل اداره و مهار** صورتبندی می کند..

• از این جهت که توسعه با ضرورت ارائه چنین تصویری از هستی همراه است، هر گفتمانی به غیر از گفتمان علوم اجتماعی در تعارض با آن قرار می گیرد. مانعیت گفتمان های علوم سنتی نظیر اخلاق و فلسفه یا گفتمان دینی و دین نیز از این باب است که تصویر انسان و هستی در آنها غیر از تصویر موجود در گفتمان توسعه است. در این گفتمان ها هستی موجودات به ویژه انسان به گونه ای تصور می شود که امکان دخل و تصرف فنی را منتفی ساخته و مانع اداره و مهار آنها از طریق **مهندسی اجتماعی** می گردد

- در جریان تطور گفتمان توسعه روشن گردید که این فرایند به دانش های تجربی متعددی نیازمند است. اما در هر حال با وجود این تحولات طی عصر تجدد اقتصاد محوری ترین دانش فنی مورد نیاز برای توسعه بوده و خواهد بود زیرا علی رغم لفاظی ها و شعارهای بسیار، توسعه اساسا از آغاز تا پایان چیزی جز توسعه اقتصادی نبوده است.

لفاظی ها و شعارهای بسیار

• این علم که پیش از دوران تجدد به عنوان نمونه اعلاى دانش هاى فنى درآمد. این دانش که به گونه اى موفقیت آمیز تر از علوم اجتماعى دیگر خود را به اصرار در رده علوم طبیعى قرار داده، اساساً بدون تبدیل موضوع خود یعنی انسان ها به اشیاء هیچ امکانى را برای شناخت آنها ندارد. انسان ها در چهارچوب ارجاعى این علم موجوداتى هستند که تحت تاثیر فشار نیازهاى مادى خود تنها خواهان سود بیشترند.


علوم طبیعى

• آنچه انسان ها را متمایز از سایر حیوانات می سازد، توانایی آنها در کسب اطلاعات در مورد رفتارهای سودجویانه ایشان و قابلیت محاسبه عقلانی بهترین گزینه اقتصادی است. با آنکه در نظریه های توسعه، قابلیت کارآفرینی یا میل به پیشرفت به عنوان پیش نیازهای انسانی توسعه اقتصادی قلمداد گردیده، چه در اقتصاد توسعه و چه در اقتصاد کلاسیک همانگونه که آدام اسمیت، مارکس یا وبر متذکر شده اند، در نهایت انسان اقتصادی انسانی است که تنها به افزایش متزاید سود شخصی از طریق محاسبه عقلانی اندیشیده و این کار را با جستجوی خستگی ناپذیر ثروت و سرمایه گذاری بی وقفه مازاد حاصله در فعالیت های بعدی به انجام می رساند.

- از آنجایی که اقتصاد توسعه بر اساس مفروض گرفتن چنین کنشگرهایی ممکن می‌گردد، پیگیری علایق یا اهدای غیر از این مغایر توسعه تلقی می‌گردد و با تعبیر مختلفی نظیر کنش یا رفتار سنتی غیر توسعه خواهانه نقد و نفی می‌شود.

کنش یا رفتار سنتی غیر
توسعه خواهانه

• گفتمان توسعه به دنبال آن است که از طرق مختلف انسان ها را از علایق و کنش هایی مغایر با علایق و کنش های مفروض در انسان اقتصادی جدا کرده تا آنها بتوانند جهان اجتماعی- اقتصادی توسعه یابنده را رفتارهای خود تولید و بازتولید کنند. این بدان معنا است که گفتمان توسعه خواهان انسانی نیست که غیر از نفع شخصی و تزاید مداوم ثروت به چیزی بیاندیشد زیرا انسان ایده آل این گفتمان کارآفرین یا پیشرفت جو است که تنها هدفش رتقا و بهبود رفاه این دنیایی است و بس.



بازتولید

۲-۲- برنامه ریزی و توسعه

- توسعه به عنوان مهندسی کلان اجتماعی به علاوه علم تجربی یا فنی مشروط و منوط به برنامه ریزی است در واقع تا آنجاییکه به جهان سوم یا متغیرهای قبلی جهان پیشرفته مربوط می شود توسعه بیش از آنکه با عمل شناخته شود با برنامه ریزی فهم و معنا گردیده است.

مهندسی کلان اجتماعی

• در بخش اعظم عصر توسعه برای این کشورها مسئله توسعه یافتگی اساسا ربطی به توسعه علمی نیز نمی یابد. تنها در این اواخر است که اهتمام به علم در این کشورها، جایی در فکر و اندیشه توسعه پیدا می کند. **بر عکس برای آنها توسعه اساسا مفهومی قرین با برنامه، برنامه ریزی و برنامه های میان مدت و درازمدت توسعه است.** به همین دلیل درست است که بگوییم «تاریخ توسعه در عصر بعد از جنگ بین المللی دوم به اشکال گوناگون، تاریخ نهادینه سازی و به کارگیری همه جانبه برنامه ریزی است» (اسکوبار، ۸۹: ۱۹۹۵)

- با این حال اهتمام به برنامه ریزی بیانگر چرخش یا بدعی در گفتمان توسعه به عنوان صورت جهان سومی گفتمان تجدد نیست. بیان اوجگیری و ارتقا منطق آن است. برنامه ریزی تمام اندیشه ها و اصول گفتمان تجدد در باب انسان، تاریخ و جهان را مفروض گرفته و به شکل بنیادینتر مبنای مواجهه و رفتار قرار می دهد. **برنامه ریزی اوج اعتقاد به مهارپذیری جهان و تسلط انسان بر تاریخ است.** برنامه ریزی، پیش بینی پذیری مطلق واقعیت و امکان دست کاری تفصیلی دقیق آنرا فرض می گیرد.

• از این نظر گفتمان توسعه برای دخالت یا ظهور نیروها یا رخدادهایی که سلطه انسان بر خود به جامعه و تاریخ و کلا جهان و هستی را مورد تردید قرار دهد جایی باقی نمی گذارد. هر آنچه انسان می خواهد و می جوید تنها در فاصله یک دو یا چند برنامه کلان قرار دارد بدون اینکه بتوان در نیل به آن تردیدی داشت زیرا هر تردیدی امکان برنامه ریزی را منتفی می سازد.

- توسعه در کلی ترین یا عام ترین معنای آن تحولی اجتماعی از طریق مجموعه ای از تغییرات برنامه ریزی شده یا ناشی از مداخلات عامدانه انسانی است. به این معنا کانونیت برنامه و برنامه ریزی در توسعه ظاهراً تمایزی در گفتمان توسعه بالنسبه به اندیشه ترقی ایجاد می کند که نسخه اولیه این گفتمان یا گفتمان تجدد است، تا آنجایی که در گفتمان توسعه، برنامه و برنامه ریزی پای مداخله عامدانه و جهت دار انسانی را به تحول تاریخی انتقال در یک وضع کلان اجتماعی به وضع کلان دیگر باز کند، این تمایز وجود دارد.

انتقال



دورکیم

- در نظریه ترقی حرکت تاریخ سیری طبیعی است که تحت تاثیر هدایت آگاهان انسانی قرار ندارد، بلکه به طور خودبخودی مراحل مختلف را از سر می گذارند. با این حال اندیشه ترقی به عنوان اولین فلسفه تاریخ متجدد که گفتمان توسعه بازتولید آن تحت شرایط جهان سومی است مایه اصلی این نوع مواجهه با تاریخ است. از منظر اندیشه ترقی در هر حال تاریخ حاصل عمل انسانی است و چرخش ضروری آن بر محور سلطه اعمال و رفتار تاریخ ساز انسانی صورت می گیرد. گرچه در اندیشه ترقی و کلا فلسفه تاریخ تجدد که نظریات کلاسیک های جامعه شناسی از قبیل مارکس یا دورکیم شکل پخته آن است، تاریخ بر بستر و به واسطه عمل انسانی به پیش می رود. از این جهت گفتمان توسعه بازتولید اندیشه ای است که انسان را صاحب و سازنده تقدیر تاریخی خود می داند ونقشی برای هیچ نیروی دیگری در تعیین سرنوشت بشری قایل نیست.

● گفتمان توسعه بدون هیچ اما و اگر گفتمان حاکمیت مطلق انسان بر جهان و تاریخ است. این گفتمان از حیث خوش بینی ساده انگارانه و خام خود نسبت به قابلیت تاریخ ساز مستقل انسان و انجام نیک و خوش یمن پایان آن با نظریه ترقی همراه است. با این که اندیشه ترقی بعد از انقلاب فرانسه با مشاهده پیامدهای مصیبت بار مداخلات انسانی در تاریخ، خوش بینی خود را از این جهات تدریجا با وقوع دو جنگ ویرانگر به طور کامل از دست داد، عجیب این است که در جریان شکل گیری گفتمان توسعه در این زمان انعکاسی یاس فراگیر سرخوردگی عمومی حاکم بر فضای عمومی به ویژه روشنفکری غرب در آن دیده نمی شود.

خوش بینی ساده انگارانه و خام خود

- گفتمان توسعه از لحاظ تاریخی نه با **رشد (Growth)** بلکه با **ترقی و پیشرفت (Progress)** سر و کار دارد. این گفتمان انتقالی، میراث پرتحرکی است که با نظریه ترقی در جهان رخ داد. در حالی که تمامی سنت های گذشته تحول را به معنای رشدی می فهمیدند که مراحل از جنینی تا نوجوانی و جوانی، میان سالی و پیری و نهایتا فساد یا مرگ را طی می کند، از اینجا تحول تاریخی از صورت چرخه های کون و فساد یا ظهور و افول تمدن ها و جوامع خارج شد. به جای این چرخه های صعود و انحطاط، تاریخ دگرگونی فسادناپذیری شد که به طور مداوم در خط سیر واقعی به سمت بهبود و پیشرفت متزاید در شرایط انسان حرکت می کند.

• اگر امروز می بینیم که میل بی انتها به مدرن شدن و نوسازی به صورت جنون آمیزی همگان را درگیر تکاپوی بی وقف ای ساخته است، از این روست که این گفتمان معنایی جز این برای زندگی و تاریخ انسانی باقی نگذاشته است. از این رو عجیب نیست که هیچ جامعه ای ولو آنکه در مسیر زوال هم باشد. به مرگ و انحطاط نمی اندیشند بلکه خود را همچنان در مسیر رویای ارتقا و بهبود تاریخی می باشد. سن، آنی است که از طریق گذر از آن توسعه حاصل می شود. هر چه متعلق به سنت و سنتی است بعد منفی توسعه می سازد که بایستی تخریب شود. اما سنت صرفا ظرف یا عنوانی برای اتمام آنچه در گذشته وجود دارد، بلکه سنت بیان نوعی از زندگی است که تجدد آن را ناخوش می دارد و به آن ارزش منفی می دهد.

مرگ و
انحطاط

• هر آنچه در تاریخ پیشینه تجدد به حساب آمده و در مسیر آن قرار می گیرد جزئی از تاریخ تجدد و توسعه است، اما آنچه در تقابل با این نوع زندگی است خواه اخلاق، خواه دین و خواه هر امر انسانی دیگر برچسب سنت را می یابد. از این قبیل است نگاهی که زندگی را حیرت آور و راز آمیز می یابد، یا آنکه در حیات هدفی غیر از توسعه دنیایی، رفاه مادی و جمع آوری ثروت را ارج می نهد.

برچسب سنت

• اعتقاد به کفاف و عفاف یا قناعت در زندگی از جمله سنتی ترین امور و در نتیجه مانع توسعه و تجدد قلمداد می شود. انسانی که به تصرف در طبیعت و جامعه نمی اندیشد با معنای زندگی را در همگونی با نظم هستی و کسب فضایل و اخلاقیاتی غیر از اخلاقیات لازم برای توسعه دنیا هدف گرفته است، از قسم انسان های سنتی تلقی می شود که باید از طریق آموزش و رسانه ها اصلاح گردد یا اینکه از چرخه به کناری نهاده شود.

آموزش و رسانه ها

- گفتمان توسعه به تعبیر گالشانو به انسان های جوامع غیر غربی آموزش می دهد که در «آینه» یعنی در واقع به تصویر خود تف بیندازد و آنچه را از «آن اوست تحقیر کند» چرا که او سنتی است و باید «**مطابق آنچه از بالا و بیرون می آید زندگی کند**» این گفتمان «**هرگز**» اجازه نمی دهد کسانی که سنتی تلقی می شوند «**بتوانند واقعیت خود را ببینند**» آنها صرفا نیاستی گذشته خود را تجدید کنند، بلکه بایستی «گذشته تجدد را تکرار کنند» (منقول در کارمن، ۱۹۹۶:۲۱)

سخن پایانی

- گفتمان توسعه از مشکلات متعددی رنج می برد که از وضع رو به احتضار آن حکایت یم کند. نقصان ها یا امراض این گفتمان آنچنان است که حتی اگر در چنین وضع رو به متی نیز به سر نمی برد شایسته بود خود کمر به قتل آن ببندیم. همان طوری که گفته شد وجهی از نارسایی های این گفتمان در این است که نه در نظر توانسته توضیح مفتح و سازگاری از موضوع خود ارائه کند، نه در عمل توانسته وعده های ادعایی خود را محقق کند. این گتمان البته از یک وجه کاملاً موفق و پیروز بوده است.

● به واسطه غلبه این گفتمان بر زندگی مردمان سابقه مستعمره یا غیر غربی و قبول آن به عنوان چارچوب معنابخش و امکان فهم و زندگی، اگر نه به تمامه، حداقل به میزان زیادی در همه جا معصومیت سنت از دست رفته و تمام بنیان های فردی و اجتماعی زندگی مستقل آن تخریب گردیده است. چون هدف اصلی غرب از صورت بندی این گفتمان از بین بردن امکان زندگی غیر متجددانه یا دیگرگونه و بستن راه های خروج از تجدد و نظام جهانی بوده، که در واقع بایستی آنرا کاملا موفق بدانیم.

چارچوب معنابخش و امکان
فهم و زندگی

• مردمان جهان غیرغربی کمابیش اکنون دیگر خواسته یا ناخواسته از طریق گفتمان توسعه و لو به شکل مضحک و طنز آلودی در گفتمان تاریخی تجدد جا داده شده اند و به زاییده ای از آن بدل گشته اند. آنان اکنون سهم خود را از بهشت موعود تجدد می خواهند و درگیر چرخه پایان ناپذیر نوسازی خود جامعه خویش شده اند، گرچه اکنون روشن شده که در اصل، تجدد با سرابی زهرآلود و شور، دلخوش بوده است که رفع تشنگی نمی کند **بلکه تشنگی می افزاید** و می میراند.

● مشکل گفتمان توسعه نیز در واقع همین است که به عنوان زیرگفتمان تجدد، بازنمای معنای چنی سرابی است. اینکه گفتمان توسعه، مردمان غیر غربی را تحقیر می کند و کل زندگی آنها از دین تا آداب و رسومشان را به عنوان سنت در تقابل با حیات معقول و انسانی قرار می دهد بخشی از مشکل است که این کار را به وعده ورود به جهانی یکسره مسئله ساز و مشکل آفرین انجام می دهد. مشکل اکنون در مطلوبیت جهانی است که گفتمان توسعه درصدد ایجاد آن است، نه در نحوه سیر به سوی این جهان یا شکست و یا ناکامی آن در این مسیر.

حیات معقول و انسانی

• مشکل این است که حتی اگر موفق شدیم مطابق این گفتمان جهان خود را بسازیم به جهانی سرد، بی روح و بی معنا پا خواهیم گذاشت که در آن دلیلی برای زندگی یافت نخواهد شد. جهانی که در آن رقابت و ستیز و غلبه به جای تعاون، همکاری و توافق منطق رفتاری آن را شکل می دهد و انسان ها در تلاش بی وقفه برای سودجویی و ازدیاد ثروت به جنگی مداوم (در صورت جنگ واقعی یا جنگ اقتصادی و سیاسی) با یکدیگر مشغول اند.

رقابت و ستیز و غلبه

- جهانی که در آن انسان ها دغدغه اخلاق یا کمال نفسانی خویش را ندارند بلکه تنها به ازدیاد ثروت و قدرت می اندیشند و سیری ناپذیر و کام بر نگرفته از دست آوردهای قبلی خود، چرخه ای دیگر از دگرگونی یا نوسازی را آغاز می کنند، جهانی که تنها امکان نظم در آن از طریق اعمال قدرت متزاید حاصل می شود و به واسطه دخل و تصرف های مداوم انسان، آشفتگی اش در صورت بحران هایی همچون **زیست محیطی**، **جمعیت**، **جنگ**، **فقر** و **بیماریهای فراگیر** به صورت نوبه ای ظاهر می شود.

- جهانی که عقلانیت ابزاری آن در جزئیات، با عدم معقولیت ذاتی آن همراه است و به جای آنکه به خوشبختی انسان بیانجامد، وی را درگیر دگرگونی و کار بی وقفه بی سرانجام می سازد، در حالی که حاصل آن اسارت بیشتر و ناکامی فزونتر است.

عدم معقولیت ذاتی

• عجب این است که گفتمان توسعه در همان سال هایی صورت بندی شده و روح می گیرد که گفتمان تجدید در حال زوال و انحطاط است. دهه شصت قرن بیستم میلادی که اولین دهه رسمی توسعه است همزمان دهه آغازین بحران تحدد و شکل گیری عصر ما بعد تجدد و اندیشه ما بعد تجدد گرایی نیز می باشد. از همین سال ها است که ماهیت خطرناک بحران هایی از قبیل بحران های زیست محیطی، منابع تجدد ناپذیر، جمعیت به عنوان پیامدها و رویکرد توسعه ای تجدد به جهان هسی و جامعه درک شده و سخن از «**محدودیت های رشد**» (گزارش کلپ دوم، ۱۹۷۲) به میان می آمد.

بحران های زیست محیطی، منابع تجدد ناپذیر، جمعیت

- در این زمان اما نه تنها مشخص می شود که زندگی به شکل صورت بندی شده در گفتمان تجدد و بازنویسی شده در گفتمان توسعه به واسطه تخریب زمین و محدودیت منابع مادی امکان تداوم ندارد، بلکه به لحاظ اجتماعی نیز شیوه با دوام و درستی برای ساماندهی جامعه نیست.

تخریب زمین و محدودیت منابع مادی

• به بیان دیگر به علاوه محدودیت منابع مادی، توسعه با «محدودیت اجتماعی نیز روبروست و دستاوردهای آن حتی در یک جامعه نیز نمی تواند به همگان تسری یابد. اما فراتر از این ها اصلا توفیق اولیه آن نیز مشروط به **شرایط تاریخی خاص** و ناپایدار زمان شکل گیری تجدد بوده است. مهم تر از همه اینکه این شرایط حاصل سنت بوده و از طریق دست کاری و تصرف عامدانه به دست نمی آید. به همین دلیل چون توفیق تجدد به انهدام «**بنیان های اجتماعی ای که زیرساز اعمال موثر و مثبت اصول نفع شخصی**» بوده، یعنی به در هم ریختن و تخریب سنت منجر شده و اکنون تداوم این شکل توسعه حتی در غرب نیز ناممکن گردیده است(هیرش، ۱۱: ۱۹۹۷)

اما چاره کار آنگونه که طی عصر توسعه مداوما تکرار شده جستجوی «**توسعه دیگری**» یا «**توسعه جایگزین**» نیست، تجربه علمی و نظری این عصر نشان داد که در هیچ موردی تلاش برای ایجاد توسعه ای متفاوت با توسعه موجود در گفتمان تجدد توفیقی در ایجاد جهانی بدیل با جهان غربی نیافلته است. توسعه یا جز چند مورد اندک حاصل نشده یا اینکه عینا بازنویسی یا بازتولید نسخه غربی بوده است. با این که تمایزهایی در راهکارها یا نحوه دستیابی به توسعه در مواردی مثل ژاپن، کره یا چین وجود دارد، حاصل کار ایجاد جامعه ای متفاوت یا اقتصادی متمایز نبوده است. گفتمان توسعه مطابق منطق ساختاری آن نمی تواند جز به ایجاد انسان و جامعه غربی منجر شود.

منطق ساختاری

● با پذیرش این منطق هر تلاشی برای گریز از نتیجه یا هدفی که این گفتمان برای معنابخشی و تحقق آن صورت بندی شده عقیم خواهد ماند. ورود در این میدان به معنای بازی در میدان دشمن مطابق با قواعد وی است که نتیجه کار را از پیش تضمین کرده است. تنها امکان برای ایجاد جامعه و انسانی متفاوت، اجتناب کامل از این گفتمان و منطق آن است، نه تلاش برای ایجاد التقاط یا ترکیبی میان آن و بعضی معانی یا دال های ماخوذ از سایر گفتمان ها. اما رها کردن این گفتمان و اجتناب از به کارگیری حتی لفظ توسعه به معنای رهاکردن زندگی و اقتصاد یا تن دادن به وضع موجود نیست. تمدن های بسیاری قبل از تجدد بدون ابداع و به کارگیری این مفهوم آمده و رفته اند و بعضی هم به مراتب بالای تمدنی دست یافته اند. اکنون و در آینده نیز باب این امکان همچنان باز می باشد.

این گفتمان و منطق آن